

روش و روش‌شناسی در علوم انسانی اسلامی

چارچوبی برای تحلیل و ارزیابی نظریه‌های علم دینی و علوم انسانی اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۲۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۳

محمد فتحعلی خانی*

چکیده

روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی عهده‌دار کشف، توصیف و ارزیابی معرفت‌شناختی روش‌های پیشنهادی در نظریه‌های علم اسلامی و علوم انسانی اسلامی است. توصیف مذکور ترکیبی است از «معرفی نحوه گردآوری و تحلیل داده‌های مرتبط با پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق» و «تشریح منطق و الگوی کلی فعالیت علمی». ارزیابی معرفت‌شناختی یافته‌های حاصل از کاربست روش، بر اساس این توصیفات صورت می‌گیرد که بخش مهمی از «روش‌شناسی» را تشکیل می‌دهد. مقاله حاضر در صدد بیان الزامات روش‌شناختی علم دینی و علوم انسانی اسلامی است؛ لذا الزامات مذکور را در سه مورد بیان کرده است: نخست در خصوص شناخت علمی موضوع مورد پژوهش؛ دوم درباره شناخت آموزه‌های دینی مرتبط با موضوع مورد پژوهش؛ سوم درباره ضرورت بیان نحوه ارتباط میان آموزه‌های دینی مذکور با یافته علمی حاصل از روش پیشنهادی. این الزامات همچون چارچوبی کلی برای توصیف و ارزیابی نظریه‌های علم دینی و علوم انسانی اسلامی شناسایی و تشریح شده‌اند.

واژگان کلیدی: علم دینی، علوم انسانی اسلامی، روش، روش‌شناسی.

مقدمه

سخن از روش و روش‌شناسی در قلمرو عقل نظری و عقل عملی تا زمانی رواست که پذیرش مدعیات نظری و عملی را ضابطه‌مند و واجد معیار بدانیم؛ یعنی در ادعای صدق و کذب مدعیات عقل نظری و در ادعای حسن و قبح و درست و نادرست مدعیات عقل عملی، تابع معیار و ضابطه باشیم. معیار نیز در صورتی قابل تصور است که تفسیر ما از صدق و کذب و حسن و قبح به‌گونه‌ای باشد که پذیرای معیار باشد؛ لکن اگر این مفاهیم را به‌گونه‌ای تفسیر کنیم که هیچ معیار عام و مشترکی را طلب نکنند و نپذیرند، جایی برای بحث از روش و روش‌شناسی باقی نخواهد ماند؛ زیرا روش‌ها توصیه‌هایی هستند که بنا بر ادعای ارائه‌دهنده روش، عمل به آنها به معرفت به امور واقع- در حوزه عقل نظری- و معرفت به ارزش‌ها و تکالیف- در حوزه عقل عملی- منتهی می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت روشمندی به معنای واجد معیار بودن است؛ اما برخی متفکران پست‌مدرن، عصر کنونی را عصر بی‌اعتقادی به فراروایت‌ها می‌دانند (Lyotard, 1984, p.xxiv). مقصود از این عبارت آن است که معیارهایی که در گذشته صدق و کذب و حسن و قبح را از یکدیگر باز می‌شناسانند، دیگر اقطاع‌کننده نیستند (مالپاس، ۱۳۸۶، ص ۳۵). با چنین نگرشی سخن گفتن از روش و روش‌شناسی غریب، بلکه نادرست خواهد بود؛ لکن تداوم مباحث دامنه‌دار و پیچیده در موضوع روش و روش‌شناسی نشان از این دارد که عصر روش و به تبع آن عصر عقلانیت هنوز سپری نشده است. هنوز ادعای هر معرفتی مقتضی توجیه معرفت-شناختی است؛ خاصه اگر مدعی عنوان علم را بر مدعای خود بنهد. علم در مفهوم کهن و مدرن آن همواره با دلیل‌آوری و مطالبه معیار درستی و نادرستی قرین بوده است (Ibid). اکنون نیز هر ادعای علمی بدون مستدل‌ساختن و نشان‌دادن منشأ مشروعیت (Legitimation) آن پذیرفته نمی‌شود. منشأ مشروعیت هر علم اعتبار روش متخذ در آن است و روش معتبر روشی است که تبعیت از آن به دستاوردی معرفتی* می‌انجامد.

* مقصود از دستاورد معرفتی اعم است از آنچه در قلمرو عقل نظری شناختی است و آنچه در قلمرو عقل عملی می‌توان شناخت.

۱. بیان مسئله

این مدعا که می‌توان با بهره‌گرفتن از اندیشه اسلامی، علمی را رقم زد که با علوم رایج رقابت کند، بدون اقامه دلیل که همانا نشان‌دادن روشمندی علم مورد ادعاست، پذیرفتنی نیست؛ لذا همه مدعیان علوم انسانی اسلامی ناگزیر باید روش علم مورد ادعای خود را معرفی کنند و نشان دهند که اعتبار نتایج کاربست آن روش از کجاست. در ضمن معرفی روش باید بیان کنند که چگونه می‌توان به نحوی روشمند از اسلام در دستیابی به دستاوردی معرفتی در خصوص موضوعات علوم انسانی بهره برد؛ بنابراین هیچ یک از نظریه‌های علم دینی و علم اسلامی بدون ارائه روش و پرداختن به مباحث روش‌شناسی نمی‌توانند نظریه‌ای کامل قلمداد شوند. پرسش این مقاله آن است که هر یک از نظریه‌های علم انسانی اسلامی با ارائه کدام مباحث روش‌شناختی می‌تواند اعتبار معرفت‌شناختی یافته‌های خود را از سویی و دینی یا اسلامی بودن آنها را از سویی دیگر اثبات کند؛ به عبارت دیگر الزامات نظریه‌های علم انسانی اسلامی از حیث ارائه مباحث روشی و روش‌شناختی چیست؟ با پاسخ به این پرسش، چارچوبی برای ارزیابی نظریه‌های علوم انسانی اسلامی فراهم می‌شود. برای پاسخ به پرسش فوق و دستیابی به چارچوب مزبور، نخست مقصود خود از علم اسلامی، علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی، روش و روش‌شناسی را بیان می‌کنیم؛ سپس در خصوص ابعاد و جایگاه مباحث روش و روش‌شناسی در علوم، بحثی تحلیلی خواهیم کرد و در پایان نشان خواهیم داد با توجه به تعریف ما از علم دینی و علم اسلامی هر نظریه علم دینی یا اسلامی ملزم به ارائه کدام مباحث روشی و روش‌شناختی است تا بتواند مدعی اعتبار معرفت‌شناختی یافته‌های خود از سویی و دینی یا اسلامی بودن آنها از سویی دیگر باشد.

۲. علم اسلامی

در این مقاله علم اسلامی به علمی اطلاق می‌شود که به لحاظ معرفتی از آموزه‌های اسلام بهره‌مند باشد.* در این اصطلاح علم - خواه در بخش مبانی فلسفی و خواه در

* این عبارت بیانگر مقصود این مقاله از اصطلاح «علم دینی» و «علم اسلامی» است و لزوماً نظر کلی

متن گزاره‌های خود- اگر مدعی باشد که در معرفت‌یافتن به برخی گزاره‌ها به نحوی از انحا از اسلام به عنوان منبعی معرفتی استفاده کرده است، علم اسلامی یا علم دینی است. مطابق این اصطلاح علم اسلامی از آن رو که علم است، قلمروی معرفتی و روشمند است (خسروپناه، ۱۳۹۳، ص ۳۳) و از آن رو که اسلامی است، به‌گونه‌ای روشمند از اسلام به عنوان منبعی معرفتی بهره می‌گیرد. در صورتی که اثرپذیری یک علم از اسلام روشمند نباشد، بهره آن علم از اسلام غیرمعرفتی خواهد بود. توضیح اینکه اگر ادعا شود نظریه‌ای علمی از اسلام یا هر دین دیگری متأثر شده است، باید نحوه این تأثیر بیان شود.

دو گونه کلی از تأثیرگذاری اسلام بر نظریه‌پردازی در علوم قابل تصور است: تأثیرگذاری معرفتی و تأثیرگذاری علمی یا غیرمعرفتی:

- تأثیرگذاری معرفتی، تأثیر یک عنصر معرفتی (گزاره‌ای اخباری که درباره امری از امور قابل شناخت است: این امر قابل شناخت می‌تواند از امور واقع باشد و بنا بر برخی دیدگاه‌ها می‌تواند از ارزش‌ها* باشد) در دستیابی به یک یافته علمی است. مقصود از یافته علمی در اینجا «فرضیه» (Hypothesis)، «گزاره علمی» (Scientific proposition) یا «نظریه علمی» (Scientific theory) است. فرضیه علمی از آن رو یافته علمی قلمداد شده است که محصول علم‌ورزی دانشمندان است و مقتضی شرایطی است که آن را از حدس‌های دم‌دستی متهورانه متمایز می‌کند.
- تأثیرگذاری علمی یا غیرمعرفتی تأثیر خارجی و واقعی یک پدیده- اعم از معرفتی و غیرمعرفتی- در ایجاد پدیده‌ای دیگر است. این نوع تأثیر شامل

نویسنده در معنای این اصطلاحات نیست؛ بنابراین با صرف نظر از مباحثات و اختلاف نظرهایی که درباره معنای این واژگان وجود دارد، برای پیشبرد بحث، مقصود خود در این مقاله را بیان کرده‌ایم. * گزاره اخباری درباره ارزش‌ها از ارزش یک فعل یا ملکه یا هر امر قابل ارزش‌گذاری دیگری خبر می‌دهد. چنین خبری را البته از گزاره‌های انشایی نیز می‌توان استنباط کرد. درباره جایگاه ارزش‌ها و گزاره‌های بیانگر تکالیف اخلاقی در علم میان پارادایم‌های مختلف تجربی، تفسیری و انتقادی اختلاف است. با بررسی این جایگاه می‌توان مبحث روش و روش‌شناسی در علم، به‌ویژه علم دینی را دقیق‌تر بیان داشت.

برخی تأثیرهای اخلاقی و فرهنگی هم می‌شود. رشد و گسترش تحقیقات نجومی و ریاضی دانشمندان مسلمان بر اثر اهمیت قبله، جایگاه استهلال و مانند آن، نمونه‌ای از تأثیر غیر معرفتی اسلام در علوم است. علومی همچون هیئت و نجوم را که در چنین زمینه‌ای روییده و بالیده‌اند، می‌توان علمی دینی یا اسلامی خواند؛ لکن مقصود ما از علم دینی یا اسلامی در این مقاله چنین علمی نیست.

۳. علوم انسانی

مقصود از علوم انسانی در این مقاله دانش‌هایی است که موضوع تحقیق آنها کنش‌های ارادی مرتبط با روابط مختلف انسان با انسان، محیط و خداوند و نیز آثار و نهادها و مناسبات ناشی از این کنش‌هاست.* به اختصار می‌توان گفت موضوع علوم انسانی «پدیده‌های انسانی» است. به این ترتیب علوم انسانی مشتمل بر علوم همچون اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم تربیتی، علوم سیاسی، تاریخ، جغرافیا، زبان و ادبیات و الهیات می‌شود؛ حتی هنرها و ورزش‌ها آن‌گاه که با هدف شناخت ابعاد انسانی آنها مورد بررسی واقع شوند، در شمار علوم انسانی خواهند بود.

از منظر این مقاله بر خلاف نگرش پوزیتیویستی که به جدایی دانش از ارزش و لزوم پیراستن علوم از داوری‌های ارزشی قائل است، علوم انسانی درآمیخته با ارزش‌ها هستند. ارزش‌ها از این منظر مهمان‌های ناخوانده‌ای نیستند که خلوص علم را از بین می‌برند. علم انسانی ناگزیر غایاتی را تعقیب می‌کند که در مباحثی همچون فلسفه سعادت و عدالت صورت‌بندی می‌شوند و مقتضی پذیرش ارزش‌هایی هستند که به تناسب تفاوتی که در تلقی‌های مختلف از سعادت و عدالت وجود دارد، آن ارزش‌ها نیز متفاوت می‌شوند. تفاوت ارزش‌هایی که علم در چارچوب آن و برای استقرار آن تولید می‌شود، به تفاوت علوم برآمده از مکاتب مختلف در باب ارزش‌ها می‌انجامد و از این رو

* این تعریف با دخل و تصرفی در تعریف ژولین فروند (ژولین فروند، ۱۳۷۲، ص ۳) به دست آمده است.

شناخت و توجیه ارزش‌ها نیز بخشی از بنیان‌های علوم انسانی را تشکیل می‌دهد؛ لذا می‌توان مباحث ارزش‌شناسی را در کنار مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی عام از بنیان‌های فلسفی علوم انسانی دانست. در این صورت در علوم انسانی روش شناخت ارزش‌ها در کنار روش شناخت امور واقع حائز اهمیت است.

۴. روش و روش‌شناسی

مقصود این مقاله از «روش» طی طریق با گام‌های معین به شیوه‌ای منظم، برای رسیدن به هدفی معلوم و مشخص است؛ بنابراین روش علمی عبارت خواهد بود از گام‌هایی که اگر به‌درستی برداشته شود، هدف علم را محقق می‌سازد (Caws, 1967, p.339). دستورالعمل‌هایی که گام‌های لازم برای رسیدن به هدف پژوهش علمی را یک‌یک بیان می‌کند و چگونگی انجام آن را تعلیم می‌دهد، همچون دستورالعمل به‌کارگیری یک کامپیوتر و نرم‌افزارهای آن است که اگر رعایت شود، هدف مطلوب از به‌کاربردن آن کامپیوتر را محقق می‌سازد. چنین دستورالعمل‌هایی برای کاربرانی که طراحان و آموزگاران آن دستورالعمل را نسبت به نحوه کار کامپیوتر آگاه و خبره می‌دانند، ثمربخش است و آنها را به مطلوبشان می‌رساند. غالباً کاربران کامپیوتر نمی‌دانند که کامپیوتری که از آن استفاده می‌کنند، به لحاظ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری بر پایه کدام نظریه‌ها در علم الکترونیک، ریاضیات و هوش مصنوعی و غیره کار می‌کند. آنها با اعتماد به سازندگان و مربیان کامپیوتر به استفاده از دستورالعمل مزبور می‌پردازند و اغلب در نیل به هدف خود کامیاب‌اند. دستورالعمل‌هایی که روش علمی را تعلیم می‌دهند نیز کم و بیش همین طورند؛ یعنی اگر کسی به دقت گام‌های معرفی‌شده را بردارد، به هدف علم می‌رسد؛ از همین روست که برخی از فیلسوفان تکنیک‌ها، ابزارها و دستورالعمل‌هایی را که در پژوهش علمی به کار برده می‌شوند، «تکنولوژی» می‌خوانند (Boudon, 1996, p.379). طبیعی است که دستورالعمل‌هایی از این دست که همان «روش‌های تحقیق» (methods of research) هستند، معطوف به هدف علم‌اند؛ ولی

لزوماً برای پژوهشگران عادی معلوم نیست که چرا و چگونه تبعیت از آن دستورالعمل-ها هدف علم را محقق می‌سازد. پژوهشگران عادی مانند کاربران کامپیوتر از دانش‌هایی که پشتوانه ثمربخشی دستورالعمل مورد اتباع خود هستند، بی‌اطلاع‌اند.

هدف علم از منظر این مقاله کشف واقع است؛ بنابراین هدف روش‌های تحقیق را کشف واقع می‌داند. اگر بخواهیم بدانیم که یک روش تحقیق به چه دلیل ما را به کشف واقع نائل می‌کند، باید به پشتوانه‌های فلسفی آن روش آگاه شویم. مجموعه مباحثی که این پشتوانه را بیان و بررسی می‌کند، در این مقاله «روش‌شناسی» خوانده می‌شود؛ به عبارت دیگر مباحثی که عهده‌دار ارزیابی روش‌ها از حیث توان کشف واقع هستند، «روش‌شناسی» خوانده می‌شوند. این مباحث در دو سطح صورت می‌گیرد: سطح نخست توصیف روندها، نظریه‌ها، مفاهیم و/یا یافته‌های پژوهش علمی است (همان)؛ سطح دوم ارزیابی اعتبار معرفت‌شناختی یافته‌های حاصل از پژوهش واجد مختصات توصیف‌شده در سطح نخست است. برخی از فیلسوفان علم از فعالیت‌هایی که در سطح دوم صورت می‌پذیرد، با عنوان «توجیه روش» یاد کرده‌اند و مبحث توجیه روش را عهده‌دار پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی فراروش‌شناختی قلمداد کرده، معتقدند در این سطح است که فلسفه روش با ملاحظات اصلی معرفت‌شناسی هنجاری درباره توجیه تلاقی می‌کند؛ زیرا در این سطح است که باید با پرسش‌های مربوط به ماهیت تضمین قواعد و روش‌ها روبه‌رو شد (Sankey, 2014, p.288). اهمیت روش‌شناسی سطح دو به عنوان غایت همه مباحث روش-شناختی چندان است که برخی مقصودشان از روش‌شناسی صرفاً روش‌شناسی سطح دو است؛ چنان‌که مک‌لاپ می‌گوید: «از روش‌شناسی، مطالعه اصل‌هایی را می‌فهمیم که دانشجویان همه رشته‌های معرفتی، به‌ویژه دانشجویان تحصیلات تکمیلی علوم را راهنمایی می‌کند تا "نسبت به قبول یا رد گزاره‌های خاصی برای اینکه جزئی از بدنه معرفت منظم به‌طور کلی یا جزئی از رشته علمی خاصشان باشند" تصمیم

بگیرند» (Machlup, 1978, p.54).*

توضیحی درباره روش‌شناسی سطح دو: با دراختیارداشتن اصول و قواعد عام معرفت‌شناختی می‌توان نسبت به ارزش معرفت‌شناختی مدعیات معرفتی و نیز درباره روش‌های مدعی معرفت‌زایی قضاوت کرد.^{**} همه مباحثی که در ذیل رشته‌های علمی یا روش‌های علمی به کاربرست اصول و قواعد عام معرفت‌شناختی در شناسایی ارزش معرفت‌شناختی آن رشته‌ها یا روش‌ها می‌پردازند، در واقع ادامه معرفت‌شناسی در حوزه‌های خاص قلمداد می‌شوند. این ادامه‌ها بخش مهم رشته‌هایی را تشکیل می‌دهند که تحت عناوینی همچون فلسفه علم، فلسفه علوم طبیعی، فلسفه علوم اجتماعی یا فلسفه فیزیک و فلسفه روان‌شناسی و... نام‌گذاری می‌شوند.

با توجه به آنچه در توضیح مقصود از علوم انسانی گذشت، قلمرو اموری که شناخت آنها برای تحقق علوم انسانی لازم است، عبارت است از: «مبانی هستی-شناختی»، «مبانی معرفت‌شناختی»، «مبانی ارزش‌شناختی» و «پدیده‌هایی که موضوع علوم انسانی هستند»؛ بنابراین در خصوص روش علوم انسانی می‌توان گفت: روش

۱۶۰

مبانی

سال بیست و سوم / پاییز ۱۳۹۷

* قسمتی از سخن مک‌لاپ که برجسته شده است، قرینه‌ای است بر اینکه مقصود وی از روش‌شناسی در این قسمت کتابش روش‌شناسی سطح دو است. باید دقت نمود که در کاربرد اصطلاحات روش و روش‌شناسی و انواع مباحثی که ذیل این عناوین طرح می‌شود، رویه واحدی وجود ندارد. در همین باب بلیکی می‌گوید: بین دو مفهوم مرتبط باید تمایز قائل شد: «روش‌شناسی» و «روش». گرایش اغلب کتاب‌ها این است که این دو واژه را به جای هم به کار می‌برند یا اینکه یکی از آنها به کار می‌رود؛ درحالی‌که آن دیگری درست است؛ به ویژه واژه «روش‌شناسی» اغلب زمانی به کار می‌رود که به‌کارگیری واژه «روش» مناسب‌تر است. به همین ترتیب برخی واژه‌ها همچون «روش علمی» نیز در بسیاری موارد از سوی فیلسوفان، زمانی که می‌خواهند به «روش‌شناسی» یا حتی شناخت‌شناسی اشاره کنند، به کار برده می‌شود (بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۶۳-۶۴).

** این عبارت یکی از مبانی معرفت‌شناختی مهمی است که نگارنده بدان معتقد است و مقاله حاضر بر اساس همین مبنا نگاشته شده است. توضیح اینکه اصول و قواعد عام، مشترک و جهان‌شمولی وجود دارد که فارغ از ویژگی‌های فردی، فرهنگ و تاریخ، معیار اعتبار معرفتی هر ادعای معرفتی است. بدون وجود چنین اصول جهان‌شمولی نسبت معرفت‌شناختی لازم می‌آید؛ لذا هر فیلسوفی که بتواند بر وجود چنین اصول مشترکی حجت آورد، از قول به نسبت میراست؛ در غیر این صورت ناگزیر نسبی‌گرا خواهد بود. «روش در مطالعات و تحقیقات متکی بر منطقی است که روش‌شناسی ابلاغ می‌کند» (ایمان، ۱۳۹۱، ص ۴۸).

علوم انسانی اصالتاً عهده‌دار بحث از روش شناخت موضوعات علوم انسانی است؛ ولی به لحاظ فلسفی ناگزیر برای دفاع از نتایج خود، باید بداند و بگوید که کدام روش یا روش‌های قابل دفاع می‌تواند مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی لازم برای تحقق علم انسانی را به دست دهد.

۵. علوم انسانی اسلامی

با ترکیب معنای «علم اسلامی» و «علوم انسانی» مقصود از «علوم انسانی اسلامی» عبارت خواهد بود از: علمی که اولاً درباره کنش‌های ارادی انسانی مرتبط با روابط انسان با انسان، محیط و خداوند و آثار و نهادها و مناسبات ناشی از این کنش‌ها تحقیق می‌کند؛ ثانیاً در تحصیل دستاورد معرفتی خود به نحوی از آموزه‌های اسلامی استفاده می‌کند؛ یعنی برای رسیدن به آن دستاورد معرفتی، کم و بیش از اسلام به عنوان منبعی معرفتی استفاده شده است.

با توجه به این معنا از علوم انسانی اسلامی قلمرو اموری که شناخت آنها برای تحقق علوم انسانی اسلامی لازم است، افزون بر «مبانی هستی‌شناختی»، «مبانی معرفت-شناختی»، «مبانی ارزش‌شناختی» و «پدیده‌هایی که موضوع علوم انسانی هستند»، شامل «مبانی دین‌شناختی»^{*} نیز می‌شود.

روش علوم انسانی اسلامی همچون دیگرگونه‌های علوم انسانی اصالتاً عهده‌دار بحث از روش شناخت موضوعات علوم انسانی است؛ لذا بسیاری از مباحث مطرح در روش دیگرگونه‌های علوم انسانی را در بر دارد؛ لکن بخش اختصاصی مباحث آن مربوط به روش کشف دیدگاه‌های مندرج در منابع و متون اسلامی درباره موضوعات علوم انسانی و بنیادهای آن است. لازم است تأکید گردد که این بخش اختصاصی، برای هر نظریه علم اسلامی که مدعی بهره‌گیری معرفتی از منابع اسلامی است، ضروری

* مقصود از مبانی دین‌شناختی مباحثی از قبیل قلمرو دین و زبان دین (بحث از واقع‌نمایی گزاره‌های دینی و گزاره‌های متون دینی) است.

است؛ خواه آن نظریه علم اسلامی قلمرو دین را شامل موضوعات علوم بدانند یا ندانند؛ البته اگر قلمرو دین را شامل موضوعات علوم ندانند، دست کم باید وجود موضوعاتی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی را بپذیرد که مواضع اسلام در آن موضوعات می‌تواند به تولید علم خاصی که از اسلام بهره‌مندی می‌برد، بینجامد.

علم اسلامی به معنای مورد نظر این مقاله، یعنی علمی که از اسلام بهره‌مندی می‌برد، ممکن است همچون علمی تک‌روش که صرفاً از طریق استنباط از منابع دینی حاصل می‌آید، تصویر شود یا علمی که علاوه بر روش استنباطی، روش‌های سایر علوم* را نیز می‌پذیرد. در تصویر نخست نسبت مباحث روش علم اسلامی با روش علم در مکاتب دیگر تباین خواهد بود و در تصویر دوم نسبت میان این دو نسبت عموم و خصوص مطلق خواهد بود؛ زیرا در این فرض علاوه بر مباحث روشی و روش‌شناختی‌ای که لازمه بهره‌برداری از روش‌های دیگر است، بحث از روش کشف معارف مندرج در منابع و متون اسلامی نیز لازم خواهد بود. مباحث آتی این مقاله بر محور تصویر دوم از علم انسانی اسلامی طرح می‌شود تا الزامات روش‌شناختی هر دو تصویر شناسایی شود.

آنچه در بند قبلی گفته شد، مربوط به نسبت مباحث روش علم اسلامی با روش علم در مکاتب دیگر بود؛ لکن لازم است نسبت برقرار میان علم اسلامی به‌طور کلی و علم اسلامی انسانی نیز بیان شود. نسبت روش علم اسلامی با روش علم اسلامی انسانی همانند نسبت میان روش علم و روش علم انسانی است. همان‌گونه که در مقایسه میان روش علوم طبیعی و علوم انسانی مباحث گسترده‌ای صورت پذیرفته است، مباحثی نیز در مقایسه روش علم طبیعی اسلامی و روش علم انسانی اسلامی مطرح است که بخش قابل توجهی از آن با نظر به مبانی دین‌شناختی فیصله‌پذیر خواهد بود؛ بنابراین یکی از بخش‌های قابل تفصیل روش علوم انسانی اسلامی مربوط به موضوع

* مقصود علمی است که اسلامی یا دینی نیستند. شاید بتوان از تعبیر علوم سکولار استفاده کرد. در اینجا به دلیل مناقشه‌برانگیز بودن این تعبیر از آن اجتناب شد.

علوم انسانی و قلمرو و زبان دین است.*

۶. قلمروهای روش پژوهی علوم انسانی اسلامی

روش پژوهی علوم انسانی اسلامی - یعنی علمی که از آموزه‌های اسلامی به نحوی از انحا و در سطحی از سطوح بهره می‌گیرند و از روش‌های معمول در سایر علوم نیز بهره می‌برند - باید به مباحث ذیل پردازد:

۱-۶. توصیف روش

روش یا روش‌هایی را معرفی کند تا مسیر پژوهش در موضوعات علوم انسانی روشن شود. چنان‌که گفته شد، توصیف روش‌های تحقیق مباحثی فنی و از جنس دستورالعمل است. این مباحث عهده‌دار تشریح مراحل انجام تحقیق، از قبیل نحوه گردآوری و تحلیل داده‌های مرتبط با پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است. چگونگی انجام مصاحبه، تکمیل پرسشنامه، مشاهده رفتار و بررسی اسناد یا دیگر روش‌های ثبت فعالیت‌های انسانی در این گونه مباحث بیان می‌شود. در مباحثی از همین دست روش‌های مختلف کمی - مانند روش آماری و آزمایشی - و کیفی - مانند روش داده‌بنیاد، قوم‌نگاری و پدیدارشناسی - تشریح می‌شود. این دسته از مباحث توصیفی مربوط به روش را «توصیف روش» می‌خوانیم.

۲-۶. روش‌شناسی سطح یک

از سوی دیگر مباحثی روش‌شناختی لازم است که طی آن، الگوی منطقی حاکم بر علم دینی یا علوم انسانی اسلامی معرفی شود. این نوع مباحث نظیر مباحثی است که به منظور بازسازی منطقی علوم رایج صورت می‌پذیرد و تحت عناوینی همچون

* نگارنده امیدوار است این بخش را در نوشته‌ای دیگر بررسی کند.

استقراگرایی و ابطال‌گرایی طرح می‌گردد. با این تفاوت که بازسازی منطقی علوم رایج با نظارت بر روش‌های معمول در علوم تحقق یافته، صورت می‌گیرد؛ در حالی که علوم انسانی اسلامی لزوماً تحقق خارجی ندارند، لذا بازسازی منطقی در خصوص آنها غالباً مصداق ندارد؛ از این رو ارائه الگوی منطقی علوم انسانی اسلامی در واقع توصیه‌ای است که بر مبنای معیارهای عام معرفت‌شناختی و آگاهی از فلسفه‌های علوم، نحوه تلقی از موضوع علوم انسانی و نیز بر اساس شناخت کلی از اسلام و منابع آن صورت می‌پذیرد؛ بنابراین جنبه توصیه‌ای این مباحث نسبت به بازسازی‌هایی نظیر نظریه استقراگرایی و ابطال‌گرایی بیشتر است. در بازسازی‌های منطقی علوم نیز فیلسوف علم تلویحاً دست به توصیه و تجویز می‌زند (Caws, 1967, p.399)؛ لکن در حقیقت مدعی است که توفیقات گذشته علوم، ولو به نحو ناخودآگاه، نتیجه تبعیت از این الگوی بازسازی شده بوده است. در بازسازی منطقی علوم نشان داده می‌شود که دانشمندان موفق منطقی‌اً از چه الگویی در فعالیت خود بهره می‌گیرند و دیگر دانشمندان برای موجه بودن باید از چه الگویی بهره بگیرند.^{*} گفتنی است که این نوع مباحث تحلیلی درباره روش، در واقع تحلیل و تفسیری است که فیلسوفان از فعالیت دانشمندان صورت می‌دهند و به روش خاصی از روش‌های تحقیق نظر ندارند. این تحلیل و تفسیرها مواد لازم را برای بررسی و ارزیابی معرفت‌شناختی

* به نقل از نیوتن/سمیت (Smith, 1981, pp.1-4) گفته شده است که «فلاسفه علم در قرن بیستم... تلاش قابل ملاحظه‌ای برای تجزیه و تحلیل نظریه‌ها و روش‌های علمی انجام دادند. آنها فکر می‌کردند روش علمی واحدی وجود دارد که تقریباً همه دانشمندان آن را در تمام سال‌ها یا حداقل پس از به‌وجود آمدن علوم جدید، به‌طور غریزی مورد استفاده قرار داده‌اند و این، معقولیت علم را تضمین می‌کنند». ه چنین گفته شده است: «در نیمه دوم قرن بیستم با فروپاشی پوزیتیویسم منطقی، برخی از تجربه‌گرایان منطقی هنوز تلاش می‌کردند که روش نهفته در علم را بیابند و علمیت و معقولیت آن را تضمین نمایند؛ اما ناتوانی آنها در این کار، آنان را به سمتی دیگر، یعنی مطالعه مفهوم معقولیت علمی هدایت کرد. چون احساس می‌شد که معقولیت علم ممکن است زیر سؤال برود، نگاه‌ها و توجه فلاسفه علم به آن معطوف شد. چون مفهوم معقولیت معرفت علمی را فلاسفه علم زیر ذره‌بین نهادند، مفروضات و مصادرات بسیاری آشکار گردید و مورد مناقشه جدی و همه‌جانبه قرار گرفت و به همین دلیل به تدریج اتفاق نظر موجود از بین رفت» (ناجی، ۱۳۸۲).

فعالیت دانشمندان فراهم می‌آورد. این تحلیل و تفسیرها واقعیت فعالیت دانشمندان را تغییر نمی‌دهند؛ لکن به دانشمندان نوعی بصیرت می‌دهند تا فعالیت خود را از حالت ناخودآگاه خارج سازند و بر دقت آن بیفزایند. مدعیان و مدافعان علوم انسانی اسلامی نیز باید الگویی از علم اسلامی مورد نظر خود ارائه دهند که منطبق و مسیر کلی فعالیت علمی را روشن سازد و مواد لازم برای بررسی ارزش معرفت‌شناختی حاصل از تبعیت از آن الگو را فراهم آورد. این نوع مباحث تحلیلی درباره روش را «روش‌شناسی» سطح یک خواهیم خواند. تفاوت این قسمت از مباحث روش‌شناختی با مباحث توصیف روش تحقیق در این است که مباحث روش‌شناختی سطح یک دستورالعمل‌های صرف نیستند، بلکه با توجه به پشتوانه‌های فلسفی بیان شده‌اند. کار فیلسوف علم با روش‌شناسی سطح یک خاتمه نمی‌یابد؛ او در ادامه به ارزیابی الگوی منطقی کشف‌شده می‌پردازد؛ یعنی به روش‌شناسی سطح دو وارد می‌شود.

۳-۶. روش‌شناسی سطح دو

روش‌پژوهی علوم انسانی اسلامی در روش‌شناسی سطح دو باید اعتبار معرفت‌شناختی دستاوردهای پژوهش‌هایی را که مطابق الگوی معرفی‌شده در روش‌شناسی سطح یک صورت پذیرفته‌اند، بسنجد.

تا کنون سه ضلع از اضلاع روش‌پژوهی علوم انسانی اسلامی ترسیم شد: توصیف روش، روش‌شناسی سطح یک و روش‌شناسی سطح دو. ضلع دیگر به روش کشف مواضع اسلام درباره موضوعات مختلف از جمله درباره موضوعات علوم انسانی (در فرض اینکه قلمرو دین شامل موضوعات علوم انسانی باشد) یا دست کم روش کشف مواضع اسلام درباره موضوعات بنیادین هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی مربوط است. در عنوان بعدی به ضلع چهارم روش‌پژوهی علوم انسانی اسلامی خواهیم پرداخت.

۴-۶. روش کشف آموزه‌های اسلامی مرتبط با علوم انسانی

همواره نظریه‌پردازی درباره چیزی و متعلق به چیزی است. در علوم انسانی متعلق نظریه‌پردازی پدیده‌های انسانی است؛ بنابراین روش‌های علوم انسانی اسلامی روش برای نظریه‌پردازی درباره پدیده‌های انسانی هستند؛ یعنی مدعی‌اند اولاً استفاده از تکنیک‌ها و قواعدی که تجویز می‌کنند، به شناخت پدیده مورد نظر می‌انجامد؛ ثانیاً در این شناخت از آموزه‌های اسلامی [هم] استفاده شده است. چنان‌که گذشت، تأثیر اسلام بر تحقق علوم به دو گونه کلی است: تأثیر معرفتی و تأثیر غیر معرفتی. برای دستیابی به علوم انسانی اسلامی می‌توان از هر دو گونه تأثیرگذاری استفاده کرد. در این مقاله - چنان‌که گفته شد - درباره روش تأثیر معرفتی بحث می‌کنیم.*

هر نظریه علم اسلامی لاجرم مدعی روشی برای کشف آموزه‌های اسلامی است؛ البته گاه آموزه‌های اسلامی‌ای که ادعا می‌شود در تولید علم انسانی اسلامی مؤثرند، آموزه‌هایی در خصوص موضوعات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی یا ارزش‌شناختی‌اند و گاه افزون بر این، آموزه‌هایی درباره پدیده انسانی مورد نظر در نظریه‌پردازی علمی - اند. در هر حال هر نظریه علم اسلامی مدعی شناخت آموزه‌هایی اسلامی است؛ لذا مدعی روشی - ابداعی یا تقلیدی از روش‌های اجتهاد است و به‌طور تبعی روش خود را مستظهر به دلایلی می‌داند که اسناد نتایج کاربست آن روش به اسلام را توجیه می‌کند. از این دلایل به «روش‌شناسی اجتهاد» یاد می‌کنیم.

بنابراین هر مدل یا نظریه‌ای که روشی را برای دستیابی به علم اسلامی پیشنهاد می‌دهد، ناگزیر در درون خود روش و روش‌شناسی اجتهاد را داراست؛** برای مثال

* بحث درباره نظریه‌هایی که تولید علم اسلامی را از طریق تأثیر غیر معرفتی صورتبندی و مدل‌سازی می‌کنند، مجال دیگری می‌طلبد.

** ممکن است این ادعا برای کسانی که با نظریه‌های علم دینی آشنا هستند قدری اغراق آمیز بنماید. زیرا برخی نظریه‌ها در اسناد آموزه‌ها به اسلام سهل‌گیرند، و در تشریح روش کشف آموزه‌های اسلامی اهتمام چندانی ندارند. این دسته از نظریه‌ها البته به یکی از این دو جهت اهمتامی بر پرداختن روش کشف آموزه‌های اسلامی ندارند:

یکم. گاه به این جهت که صرف آمدن یک آموزه در متون اسلامی و حتی شهرت یک آموزه به عنوان عقیده‌ای اسلامی را در اسناد آن به اسلام کافی می‌دانند.

ممکن است چنین نظریه‌ای اخبار آحاد را وافی به شناخت نظر اسلام بدانند یا ممکن است ظواهر قرآن را غیرقابل تفسیر به توسط غیرمعصوم بشمارد؛ لذا قرآن را منبعی معرفتی برای نظریه‌پردازی در حوزه علوم اسلامی نداند یا آنکه قرآن را تفسیرپذیر و ظواهر آن را قابل تمسک بشمارد و روشی برای تفسیر و فهم قرآن عرضه کند. در هر حال او با اتکا به ادله‌ای «برون‌دینی» یا «برون‌دینی و درون‌دینی» روش اجتهادی خود را وافی به مقصود شناخت دیدگاه اسلام می‌داند؛ از این رو پیشنهاد می‌دهد با تبعیت از روش او دیدگاه اسلام را درباره موضوعی که مستقیم یا غیرمستقیم، به شناخت پدیده‌های انسانی می‌انجامد، استنباط کنیم.

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، می‌توان جنبه‌های دیگری از روش پژوهی علوم انسانی اسلامی را توضیح داد. این جنبه‌ها ضلع چهارم روش پژوهی علوم انسانی اسلامی را تشکیل می‌دهند.

۱-۴-۶. روش اجتهاد

«روش اجتهاد» عبارت است از تکنیک‌های جمع‌آوری اطلاعات مربوط به یک موضوع یا مسئله از موضوعات و مسائل علوم انسانی از منابع اسلامی و شیوه تحلیل و طبقه‌بندی آنها به منظور کشف نظر اسلام درباره آن موضوع یا مسئله.

۲-۴-۶. روش‌شناسی سطح یک اجتهاد دینی

«روش‌شناسی اجتهاد دینی» همچون روش‌شناسی علم در دو سطح صورت می‌پذیرد. سطح نخست عبارت است از بازسازی منطقی کاری که اسلام‌شناسان در مقام کشف

دوم. برخی از نظریه‌ها نحوه اسناد یک آموزه به اسلام را تشریح نمی‌کنند زیرا در این کار از موضع مقلد با موضوع مواجه می‌شوند، یعنی استخراج آموزه‌های اسلامی در حوزه‌های مختلف را از کارشناسان مربوطه طلب می‌کنند. اینان در میان اجتهادات اسلام‌شناسان به جستجوی آموزه‌های متناسب با رشته علمی خود می‌پردازند و بیان روش و روش‌شناسی را تنها به همان کارشناسان وامی‌گذارند. به عبارت دیگر نتایج اجتهاد دیگران را در پژوهش خود مفروض می‌گیرند. در هر حال هر دو گروه به روش خاصی اتکاء می‌کنند هرچند که روش آنها در مورد یکم روشی بسیط باشد و یا در مورد دوم نیازمند رجوع به منابع مقبول و مفروض آنها باشد.

نظر اسلام درباره مسائلی از جنس مسائل علوم و علوم انسانی انجام می‌دهند یا پیشنهاد می‌شود که انجام دهند.

۳-۴-۶. روش‌شناسی سطح دو اجتهاد دینی

روش‌شناسی سطح دو اجتهاد دینی، عبارت است از مباحثی معرفت‌شناختی که با بهره‌گیری از دانش‌های پایه‌ای همچون مابعدالطبیعه، کلام، فلسفه دین، زبان‌شناسی، معناشناسی، سندشناسی و معرفت‌شناسی، میزان توفیق روش اجتهادی را در دستیابی به محتوای قابل استناد به اسلام ارزیابی کند و ملاک‌های عام اعتبار روش‌های اجتهادی را شناسایی نماید. گفتنی است روش‌های اجتهاد دینی یا چیزی جز روش‌های فهم متون دینی نیستند، مانند روش دین‌شناسی اخباری‌ها یا در درون خود روش‌هایی برای فهم متون دینی دارند. در هر دو شکل در خصوص روش‌های فهم متون دینی ابعاد زیر قابل ذکرند:

۵-۶. روش تفسیر متون اسلامی

«روش تفسیر متون اسلامی» عبارت است از تکنیک‌های جمع‌آوری اطلاعات مربوط به یک موضوع یا مسئله از موضوعات و مسائل علوم انسانی از متون اسلامی و شیوه تحلیل و طبقه‌بندی آنها به منظور کشف نظر متون اسلامی درباره آن موضوع یا مسئله.

۱-۵-۶. روش‌شناسی سطح یک تفسیر متون

«روش‌شناسی سطح یک تفسیر متون» عبارت است از بازسازی منطقی تفاسیر متون دینی به‌ویژه متون اسلامی و کشف فرایند منطقی طی شده توسط مفسران برای دستیابی به آموزه‌های موجود در متون اسلامی.

۲-۵-۶. روش‌شناسی سطح دو تفسیر متون اسلامی

«روش‌شناسی سطح دو تفسیر متون اسلامی» مجموعه مباحثی است که الزامات معرفت‌شناختی «روش تفسیر متون اسلامی» را برای آنکه کشف موجهی از

محتوای متن* را عرضه کنند، شناسایی و ابلاغ می‌کند؛ به عبارت دیگر مجموعه مطالعاتی که بر روی توصیف‌های انجام‌گرفته از «روش تفاسیر متون اسلامی» صورت می‌گیرد تا میزان توفیق آنها در دستیابی به محتوای متن را ارزیابی و ملاک‌های عام اعتبار روش‌های تفسیر را شناسایی کند، روش‌شناسی سطح دو تفسیر متون اسلامی است. این ملاک‌های عام که قبلاً از آنها به عنوان الزامات معرفت‌شناختی یاد کردیم، خود مبتنی بر مبانی فراهم‌آمده از عرصه‌هایی است همچون مابعدالطبیعه، کلام، فلسفه دین، زبان‌شناسی، سندشناسی، معناشناسی و معرفت‌شناسی.

۷. الزامات روش‌شناختی نظریه‌های علوم انسانی اسلامی

۷-۱. چهارگونه از نظریه‌های علم اسلامی

در اینجا چهارگونه نظریه‌های علم اسلامی را که به تأثیر معرفتی آموزه‌های اسلامی در تحقق علوم انسانی قائل‌اند، بر می‌شماریم و با توجه به اضلاع چهارگانه روش‌پژوهی علوم انسانی اسلامی الزامات روش‌شناختی هر یک را شناسایی می‌کنیم. چهارگونه نظریه‌های علم اسلامی فوق‌الذکر عبارت‌اند از:

۷-۱-۱. نظریه‌های استنباطی محض

مقصود از نظریه استنباطی محض، نظریه‌ای است که پاسخ پرسش‌های مطرح در علوم انسانی، یعنی پرسش‌های مربوط به پدیده‌های انسانی را در منابع دینی می‌جوید. بعید است چنین نظریه‌ای اکنون طرفدار داشته باشد؛ لکن باقری (باقری، ۱۳۹۳ ب) نظریه آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله عابدی شاهرودی را به گونه‌ای تقریر می‌کند که گمان می‌شود آنها به نظریه استنباطی محض قائل‌اند. در خصوص آیت‌الله جوادی آملی قراین

* درباره ماهیت و هدف تفسیر متون مباحث دامنه داری در منابع تفسیر و هرمنوتیک وجود دارد. چنانکه پیداست این مقاله از منظر عینیت‌گرایی تفسیری نگاشته شده است که هدف تفسیر را شناخت مراد متکلم یا مؤلف می‌داند.

فراوانی در آثار ایشان موجود است که به این نظریه باور ندارند. از جمله این قراین تصریحاتی است که به اعتبار علوم تجربی دارند. در خصوص آیت الله شامرودی شاید بتوان این نسبت را با قیودی پذیرفت.

۷-۱-۲. نظریه‌های استنباطی ترکیبی

مقصود از نظریه‌های استنباطی ترکیبی، نظریه‌هایی است که روش‌های معمول در علوم انسانی غیراسلامی را در کنار روش استنباطی به کار می‌گیرند. چنین نظریه‌هایی به روش خاصی تعهد ندارند. روش این نظریه‌ها را می‌توان روش ترکیبی نامید که برخی از پرسش‌ها را از طریق رجوع به دین و برخی دیگر را با روش‌های معمول در علوم رایج پاسخ می‌دهند. در این نظریه‌ها نتایج هیچ یک از روش‌های معتبر نیاز به اینکه به محک روش دیگر زده شوند، ندارد و در فرض بروز تعارض از روش‌هایی برای ترجیح یکی از اطراف تعارض بر دیگری استفاده می‌شود (حسنی، ۱۳۸۹، ص ۸۲-۸۳).

۷-۱-۳. نظریه تأسیسی علوم انسانی تجربی

این نظریه داور نهایی درباره فرضیه‌های علوم انسانی را تجربه می‌داند؛ ولی آموزه‌های بنیادین اسلامی را با شرایطی مانند حاصلخیزبودن برای فرضیه‌سازی در موضوعات علوم انسانی، به کار می‌گیرد تا افق یا امکان جدیدی را در برابر علوم انسانی بگشاید (باقری، ۱۳۹۳، ب، ص ۲۳۹-۲۷۴).

۷-۱-۴. نظریه تجربی ترکیبی

این نظریه همچون نظریه استنباطی ترکیبی چندروشی است؛ ولی پرسش‌های واحد را همزمان قابل پاسخ‌گویی به روش‌های مختلف نمی‌داند. این نظریه مبتنی است بر ایجاد یک مرزبندی قراردادی بین دو سطح تجربی و فراتجربی علم که به موجب آن، علم انسانی دینی در سطح فراتجربی، به اقتضای مورد از یکی از روش‌های معتبر عقلی (فلسفی) یا نقلی (وحيانی) خواه در مقام گردآوری و خواه در مقام داوری استفاده می‌کند؛ اما در سطح تجربی در مقام گردآوری بیشتر به روش اجتهادی یا استنباطی

(تبلور یافته در روش های فقهی - تفسیری) متکی و در مقام داوری متعهد به آزمون تجربی است (بستان، ۱۳۹۵، ص ۱۲۳).

وجه مشترک چهار نظریه فوق این است که دست کم برخی از گزاره های مؤثر در تحقق علم را از منابع دینی دریافت می کنند. این نکته شاید تنها در خصوص نظریه تأسیسی نیازمند ایضاح باشد. سه نظریه دیگر تصریح دارند که می توان برخی از گزاره های مؤثر در تکوین علم را از منابع دینی استنباط کرد. نظریه تأسیسی تجربی نیز به تصریح باقری (باقری، ۱۳۹۳ ب) پیش فرض های متافیزیکی، معرفت شناختی و ارزش شناختی را می تواند از دین دریافت کند. او در توجیه علم شناختی علم دینی بر آن است که تأثیر پیش فرض های یک علم، محدود به مقام کشف نیست، بلکه از مقام داوری نیز سر بر می آورد، بدون آنکه عینیت علم را مخدوش سازد. او معتقد است علوم انسانی اسلامی می تواند از آن گونه پشتوانه متافیزیکی برخوردار باشد که از اندیشه اسلامی برگرفته شده باشد (همان، ص ۲۵۲). عبارت اخیر او کافی است که به او این اعتقاد را نسبت دهیم که برخی از گزاره ها که حتی در مقام داوری علم اثرگذارند، علی-الاصول قابل استنباط از منابع اسلامی هستند.

۲-۷. الزامات روش شناختی نظریه های استنباطی

برخی از نظریه ها، مانند نظریه استنباطی محض و نظریه استنباطی ترکیبی، آموزه های اسلامی درباره پدیده های انسانی را مستقیماً از منابع اسلامی اخذ می کنند و همان آموزه ها را گزاره ای از گزاره های علم انسانی دینی می دانند. چنین نظریه هایی باید یک دسته مباحث درباره روش و دو دسته مباحث روش شناختی را سامان دهند:

۱. باید روشی برای استخراج و فهم آموزه های اسلام درباره پدیده های انسانی - مثلاً پدیده طلاق - ارائه دهند که همان «روش اجتهاد» است.

۲. باید صحت اسناد نتایج روش خود به اسلام را مستدل سازند؛ یعنی نشان دهند که نتایجی را که از به کار بستن روش اجتهادی یاد شده به دست می آید، می توان به دین

نسبت داد. این کار از جنس مباحث روش‌شناسی اجتهادی سطح دو است و با توجه به «روش‌شناسی» خاصی صورت می‌پذیرد. «روش‌شناسی» مزبور در روش‌شناسی سطح یک بیان می‌شود و الگوی منطقی حاکم بر روش اجتهاد به کار گرفته شده را ترسیم می‌کند.

۳. باید توضیح دهند و موجه سازند که «نظر دین درباره پدیده مورد نظر، مثلاً طلاق» مطابق با واقع* است. این کار در واقع همان «روش‌شناسی سطح دو علم» است، با این توضیح که مطابق اصطلاحات فوق، روش‌شناسی سطح دو علم به واسطه روش-شناسی‌های سطح یک علم بر روی روش‌های علم مطالعه می‌کند و توفیق آنها در معرفت‌زایی نسبت به پدیده‌های انسانی و به عبارت دیگر توفیق آنها در کشف واقع را ارزیابی می‌کند. در اینجا وقتی که روش‌شناسی سطح دو اجتهاد دینی، صحت استناد یافته‌های یک روش اجتهادی را به دین احراز می‌کند، یافته‌های حاصل از اعمال آن روش همچون نتایج حاصل از اعمال روشی از روش‌های علم قلمداد می‌شود؛ لذا لازم است با یک استدلال کلی اثبات شود که گزاره یا گزاره‌هایی که «نظر دین درباره پدیده مورد نظر، مثلاً طلاق» را بیان می‌کنند، مطابق با واقع‌اند. این اثبات و استدلال از سنخ مباحث روش‌شناسی سطح دو علم است که افزون بر دو مرحله قبل، پرداختن به آن لازم است. این استدلال کلی می‌تواند مبنایی از مبانی دین‌شناختی علم دینی باشد که طی آن در خصوص ناظر به واقع بودن گزاره‌های متون دینی استدلال شده است؛ همچنین می‌تواند مباحثی مستقل باشد که در فرض آنکه در مبانی علم دینی به واقع-گویی گزاره‌های متون دینی استدلالی نشده باشد، چنین بحث مستقلی ضرورت می‌یابد. برای تصویر بهتر اینکه مرحله سوم نیز ضروری است، می‌توان دین مورد نظر در ترکیب «علم دینی» را دینی غیر از اسلام در نظر گرفت؛ مثلاً دینی غیرالهی را که دارای

* این قید نتیجه این موضع مقاله است که هدف علم را کشف واقع می‌داند. در نتیجه مقصود از مطابقت با واقع همان چیزی است که در نظریه‌های واقع‌گرا در خصوص علم گفته می‌شود. لذا قابل تطبیق با گونه‌های مختلف واقع‌گرایی اعم از واقع‌گرایی خام، و واقع‌گرایی پیچیده است. از این رو در هر مورد نیازمند به تفصیل و توضیح متفاوتی است که مجالی مستقل می‌طلبد.

متون و منابع مقدس است، در نظر بگیرید و فرض کنید برخی از موضوعات مطرح در علوم انسانی در آن متون و منابع طرح شده‌اند که به کمک روش‌های پژوهش تاریخی و تفسیر متون می‌توان نظر آن دین درباره پدیده انسانی مورد پژوهش را دریافت؛ همچنین می‌توان نشان داد که استناد آن نظر به آن دین صحیح است؛ لکن آیا می‌توان نظر آن دین درباره پدیده انسانی مورد نظر را پذیرفت و آن را توصیفی صادق از واقعیت‌های مربوط به آن پدیده انسانی قلمداد کرد؟ طبیعی است که هر ادعایی مبنی بر اینکه نظر آن دین درباره پدیده مورد نظر، صادق و مطابق با واقع است؛ بدون ارائه استدلال، قابل پذیرش برای غیرمؤمنان به آن دین نخواهد بود؛ لذا می‌گوییم به صرف ارائه روش تاریخی و تفسیر متون برای کشف آموزه‌های آن دین نمی‌توان مدعی معرفت مطابق با واقع شد. برای آنکه بتوانیم آموزه‌های یک دین درباره امری از امور واقع را حقیقت بشماریم، آن هم حقیقتی که منحصراً در دسترس مؤمنان به آن دین نیست، باید ادله‌ای دیگر بیاوریم. این ادله دیگر همان کاری را می‌کنند که «روش‌شناسی سطح دو علم» می‌کند. اعتبار معرفت‌شناختی نتایج پژوهشی روشمند را بررسی و اثبات می‌کنند.

سه تکلیف روش‌شناختی فوق تکالیف نظریه استنباطی محض است؛ لکن هر نظریه دیگری که از روش اجتهاد و استنباط در کشف آموزه‌های دین استفاده می‌کند و آن آموزه‌ها را به منزله گزاره‌ای مطابق واقع قلمداد می‌کند در محدوده کار استنباطی خود ملزم به این سه تکلیف روش‌شناختی است؛ بنابراین نظریه استنباطی ترکیبی در خصوص آن دسته از گزاره‌های علمی که مستقیماً از طریق استنباط به دست می‌آورد، ملزم به سه تکلیف فوق است. نظریه تجربی ترکیبی گرچه گزاره‌های علمی را به آزمون تجربی می‌سپارد و در نتیجه تکلیف سوم بر عهده‌اش نیست، لکن با توجه به اینکه سطحی با عنوان سطح فراتجربی را در علم اجتماعی شناسایی و به رسمیت می‌شناسد و داوری درباره گزاره‌های آن سطح را بعضاً و به اقتضای مورد بر عهده روش نقلی یا وحیانی می‌سپارد (بستان، ۱۳۹۵، ص ۱۲۳)، ناگزیر است در خصوص این دسته از گزاره‌ها هر سه تکلیف روش‌شناختی را عملی سازد.

۳-۷. الزامات روش‌شناختی نظریه تأسیسی و نظریه تجربی ترکیبی

نظریه تأسیسی علوم انسانی و نظریه تجربی ترکیبی، اعتبار معرفتی نتایج کار خود را به اعتبار روش اجتهادی موقوف نمی‌کنند؛ بلکه از مسیری دیگر اعتبار معرفتی گزاره‌های علم اسلامی را ثابت می‌کنند، مثلاً آزمون تجربی را معیار پذیرش گزاره‌های علمی می‌دانند؛ به عبارت دیگر دستاورد اجتهادی آنان در رجوع به اسلام گاه فرضیاتی است که شرایط لازم را برای آنکه از طریق روش‌های معمول در علوم سنجیده شود، داراست (نظریه تجربی ترکیبی) و گاه آموزه‌هایی است که بر پایه آنها می‌توان فرضیاتی را ابداع و پیشنهاد نمود که آن فرضیه‌ها آزمون‌پذیرند (نظریه تأسیسی علوم انسانی). چنین نظریه‌هایی نیازمند مباحث روشی و روش‌شناختی ذیل‌اند:

۱. برای شناخت آن دسته از آموزه‌های دین که علی‌الادعا در تکوین علم دینی نقش معرفتی دارد روشی ارائه دهند (روش اجتهاد دینی).
۲. مباحثی روش‌شناختی صورت دهند که اسناد یافته‌های روش اجتهادی پیشنهادی به دین را توجیه کند (روش‌شناسی سطح دو اجتهاد دینی).
۳. باید توضیح دهند و موجه سازند که آموزه اسلامی مورد استفاده آنها مطابق با واقع است. این کار در واقع همان «روش‌شناسی سطح دو علم» است.
۴. روشی ارائه دهند برای نحوه فرضیه‌سازی علمی بر پایه آموزه‌های اسلامی. این روش مکمل یا جایگزین مراحل «توصیف روش و روش‌شناسی سطح یک علم» است.
۵. مباحثی دین‌شناختی برای توجیه آزمون تجربی آموزه‌های اسلامی یا فرضیه‌های برساخته با کمک آن آموزه‌ها ارائه دهند.
۶. مباحثی معرفت‌شناختی برای ارزیابی اعتبار نتایج حاصل از آزمون ارائه دهند. این مرحله از جنس روش‌شناسی سطح دو علم است.

۸. نتیجه گیری

در قسمت‌های قبل چهار نوع نظریه علم اسلامی معرفی شد که از آموزه‌های اسلامی در تولید علم انسانی اسلامی بهره می‌گیرند. به تناسب جایگاه آموزه‌های اسلامی در این نظریه‌ها، تکالیف روش‌شناختی متفاوتی بر عهده آنهاست. به نظر نگارنده به همین شیوه می‌توان گستره وسیع‌تری از نظریه‌ها را تحلیل و روش‌شناسی بایسته هر یک را شناسایی نمود. با شناسایی روش‌شناسی بایسته هر نظریه علم اسلامی چارچوب مناسبی برای نقد آن نظریه فراهم می‌آید. نتایج مقاله حاضر چارچوبی برای نقد روش‌شناختی نظریه‌های استنباطی محض، نظریه استنباطی ترکیبی، نظریه تأسیسی و نظریه تجربی ترکیبی را به دست می‌دهد. اکنون می‌توان از این چهار نظریه و نظریه‌های مشابه پرسید که کدام یک از الزامات روش‌شناختی نظریه خود را برآورده‌اند. در خاتمه برای نمونه نظریه تأسیسی را از طریق الزامات مذکور در این مقاله نقدی اجمالی خواهیم کرد.

نظریه تأسیسی که در طرحواره‌ای از نظریه علم تجربی دینی در عرصه علوم انسانی تلخیص شده است، در خصوص الزامات شش‌گانه مذکور در ۳-۸ عملکردی به شرح ذیل دارد:

در خصوص الزامات شماره‌های یک تا سه ساکت است؛ یعنی روش دستیابی به آموزه اسلامی مورد استفاده را بیان نمی‌کند و درباره اعتبار مستندساختن آن به اسلام توضیحی نمی‌دهد؛ همچنین توضیحی در این باره نمی‌دهد که آیا آموزه اسلامی مورد استفاده مطابق با واقع است یا نه. در این موارد احتمالاً نظریه‌پرداز نیازی به بیان تفصیلی نمی‌دیده است؛ زیرا آنها را مفروض می‌گرفته است؛ یعنی او می‌گوید در فرض آنکه آموزه‌ای اسلامی بودنش در ذهن و ضمیر مسلمانان مستقر باشد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۲۹۸-۲۹۹)، به شرط حاصلخیزبودنش برای فرضیه‌پردازی، می‌توان آن را به کار گرفت. در خصوص تکلیف اول و دوم البته این سخن پذیرفتنی است؛ خصوصاً آنکه او مباحثی دین‌شناختی مانند نظریه گزیده‌گویی متون دینی را مطرح کرده که جواز رجوع به

آموزه‌های دینی را توضیح می‌دهد. در خصوص تکلیف سوم نیز از مجموع سخنانی که در نظریه گزیده‌گویی گفته است، فهمیده می‌شود از نظر وی گزاره‌هایی که از دین به منظور فرضیه‌پردازی انتخاب می‌شوند، به لحاظ زبانی واقع‌گو و به لحاظ معرفت‌شناختی مطابق با واقع هستند.

سکوت نظریه تأسیسی از بحث روش‌شناختی درباره سه تکلیف نخست گرچه قابل فهم و توجیه است، به هیچ‌روی تکلیف‌های مزبور را منتفی نمی‌کند. بدون انجام این تکالیف ارزش معرفت‌شناختی نتایج حاصل از این نظریه نامعلوم خواهد بود و فرق مهم میان نظریه‌های معرفتی و نظریه‌های غیرمعرفتی پوشیده خواهد ماند. نظریه‌های علم اسلامی بدون اذعان به ضرورت انجام (اجمالی یا تفصیلی) تکالیف سه‌گانه نمی‌توانند نظریه معرفتی قلمداد شوند؛ زیرا در این صورت با نظریه‌هایی که تأثیر اسلام در تولید علم انسانی را صرفاً تأثیری فرهنگی می‌شمارند، تفاوتی نخواهند داشت. این در حالی است که نظریه تأسیسی، نظریه‌های علم دینی فرهنگ‌گرایانه را به نسبت بدخیم معرفت‌شناختی مبتلا می‌داند (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۴۲).

در خصوص تکلیف چهارم بحث روش‌شناختی مستقلی سامان نداده است؛ ولی به صورت نمونه تلاشی را برای بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی در نظریه‌پردازی انجام داده است (همو، ۱۳۷۵). شاید دلیل عدم ورود به مبحثی روش‌شناختی در این حوزه، تفاوت نحوه فرضیه‌پردازی در مسائل متفاوت باشد (همو، ۱۳۸۲، ص ۲۹۷).

در خصوص تکلیف پنجم بارها توضیح داده است که فرضیه‌های علم دینی حاصل تلاش عالم‌اند و به او تعلق دارند؛ لذا ابطال آنها از جهت تعلق به عالم است نه از جهت تعلقی که به دین دارند. به این ترتیب آزمون فرضیه‌های علمی ملهم از دین، مبتلا به چالش ابطال محتوای دینی نیست (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۴۸).

در خصوص تکلیف ششم نیز تصریح کرده است که اساساً نظریه علم دینی وی نظریه علم تجربی دینی است؛ لذا روش داوری نهایی درباره گزاره‌های آن روش تجربی است. نگارنده همین شیوه ارزیابی روش‌شناختی نظریه‌های علوم انسانی اسلامی را با تفصیل بیشتر در نوشته‌ای دیگر در حال نگارش است.

منابع و مأخذ

۱. ایمان، محمدتقی؛ فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم: تابستان ۱۳۹۱.
۲. باقری، خسرو؛ هویت علم دینی: نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲.
۳. —؛ «مدل تأسیسی علم دینی»، علم دینی دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها؛ قم: مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۳ الف.
۴. —؛ «طرحواره‌ای از نظریه علم تجربی دینی در عرصه علوم انسانی»، کتاب نقد؛ ش ۷۲-۷۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ ب.
۵. بستان، حسین؛ «روش نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی»، فصلنامه علمی-پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی؛ ش ۸۶، بهار ۱۳۹۵.
۶. بلیکی، نورمن؛ پارادیم‌های تحقیق در علوم انسانی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ سرچشمه اندیشه؛ ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ الف.
۸. —؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ تنظیم احمد واعظی؛ ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ ب.
۹. حسینی، سیدحمیدرضا و مهدی علی‌پور؛ پارادایم اجتهادی دانش دین (پاد)؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین؛ در جستجوی علوم انسانی اسلامی: تحلیل نظریه‌های

علم دینی و آزمون الگوی حکمی - اجتهادی در تولید علوم انسانی اسلامی؛
[بی‌جا]: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۳.

۱۱. فتحعلی‌خانی، محمد؛ «جامعیت دین و روش استنباطی علوم دینی؛ بررسی یک

نقد»، فصلنامه علمی - پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی؛ ش ۸۶، بهار ۱۳۹۵.

۱۲. فروند، ژولین؛ نظریه‌های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی‌محمد کاردان؛

تهران: مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۲.

۱۳. مالپاس، سایمون؛ پست مدرن؛ ترجمه حسین صبوری؛ تبریز: دانشگاه تبریز،

۱۳۸۶.

۱۴. مجمع عالی حکمت اسلامی؛ علم دینی دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها؛ قم: انتشارات

حکمت اسلامی، زمستان ۱۳۹۳.

۱۵. معرفی محمدی، عبدالحمید؛ علم اقتصاد و مسئله شناخت؛ قم: انتشارات

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳، ص ۲۹.

۱۶. ناجی، سعید؛ «نقدی بر فراروش‌شناسی ایمره لاکاتوش»، روش‌شناسی علوم

انسانی؛ س ۱۵، ش ۵۹، تابستان ۱۳۸۸.

17. Boudon, Raymond; "Methodology", in: **Outhwaite**; 1996.

18. Caws, Peter; "Scientific Method", in: **Paul Edwards**; 1967.

19. Curd, Martin and Stathis Psillos; **The Routledge Companion to Philosophy of Science**; Routledge, U.S.A., second edition, 2014.

20. Edwards, Paul; **The Encyclopedia of Philosophy**; Macmillan, U.S.A., 1967.

21. Lyotard, Jean-Francois; **The Postmodern Condition: A Report on Knowledge**; trans. Geoff Bennington and Brian Massumi; Manchester: Manchester University Press, 1984.

22. Machlup, Fritz; **Methodology of economics and other social**

sciences; Academic Press; U.S.A,1978

23. Outhwaite, William & Tom Bottomore; **The Blackwell Dictionary of Twentieth-Century Social thought**; Blackwell, UK, 1996.
24. Sankey, Howard; “Scientific Methodology” in: **Curd**; 2014.





پروپوزیشن کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی